



۲۰۱۹/۰۶/۰۱



م. اسحاق نگارگر

باز هم مُشت و یخن شدن و کیلان



ایتجا مقام مشوره و گزه کتایبی نیست بلکه مگان درگیری و مشکل آفرینی است!



بدبختانه با همه خوشبینی یک احساس درونی بر من نهیب می زند که فاتحه این قوم های بهم درافتاده را باید خواند. باز هم صف آریایی این به اصطلاح نمایندگان ملت را تماشا می کنم و زیر لب دعای خیری نثار محمد ظاهر شاه و پدرش می کنم که توانسته بودند چهل و چار سال این مردم به اصطلاح از پاچه کشیده را از شر خودشان نگاه دارند. می گویند آنها سلطنت های استبدادی بودند می گویم این مردم چهل سال بعد از آن دو هنوز بدتر از آن استند که بودند اما ظاهر شاه و پدرش مهار این اشتران مست و غیر قابل کنترل را خوب نگاه داشته بودند و اکنون می بینی که اینان همه پادشاهی می خواهند و دست به کارهایی که در حد صلاحیت شان نیست می زنند.

به طور مثال می خواهم از آن آقایانی که برای یادآوری از صدمین سالگرد مناسبات دیپلماتیک افغان رو سیه که هفتاد و پنج سال آن مال همان نظام استبداد دسته جمعی یک رژیم توتالیتر است که آزادی ملت خود، آزادی اروپای شرقی و آزادی کشورهای آسیای مرکزی را سلب کرده بود.. روابط دیپلماتیک میان دو دولت که یکدیگر را به رسمیت شناخته اند ایجاد می شود و یادآوری از آن کار دو دولت متحابه است و اشتراک اشخاص و افراد بیرون از چوکات دولت در آن هیچ توجیه منطقی ندارد.

طالبان عملاً با دولتی که از جانب روسیه و دیگر کشورهای جهان به رسمیت شناخته شده است در جنگ استند و تا دیروز دولت روسیه نگران نفوذ بنیاد گرایان در کشور خود و دیگر کشورهای مستعمره سابق خود بود، ولی اینک همان بنیاد گراها را زیربال گرفته است که به وسیله مثنی سوداگر مقام پرست گذشته سپاه خود را سپید کند.

آری این نظام شتر کینه که دیروز کودتای چپی ها را "انقلاب دموکراتیک طراز نوین" می خواند اکنون با سوداگران جهاد و طالبانی که خود را سازش ناپذیر جلوه می دادند سر معاشقه و مغازله دارد و دختران مه پیکر روسی را دور و برشان می گرداند تا قول خیام را برای شان تلقین کند که:

"این نقد بگیر و دست از آن نسپه بدار"

ما که حوران سپیدرو و آبی چشم را در همین دنیا برای تان می توانیم عرضه کنیم چرا به وعده فردا دل خوش می کنید؟ این مثال را بدین جهت دادم که در دوران ظاهرشاه از این آقایان می پرسیدند که شما خود کیستید که بروید و از دولتی که در آن هیچ عضویت ندارید نمایندگی کنید.

در آن روزگار دولت به این آقایان پاسپورت نمی داد که بروند و تمام ارزش های جنگ و جهاد را فدای دختران

مو طلایی و کبود چشم روسی کنند و همچنان برای وکیلان شورا نظام آن روزگار هرگز اجازه نمی داد که معاش از کیسه ملت بخورند و به جای یک کار مثبت به خیر ملت روز صد بار در برابر همدیگر سپر و شمشیر بگیرند چنانکه گویی مردم این گلابیاتورهای رومی را صرف به همین دلیل معاش میدهند که مردم را بر قوم و زبان به جنگ بیندازند و به جای زبان یکدلی و همراهی زبان جنگ و افتراق را رواج بدهند.

دموکراسی یک فرهنگ است و دیموکراسی وارداتی فرهنگ دیموکراسی را که نمی آرد هیچ بلکه خود قانون شکنی و خود سری را نیز رواج می دهد.

دیموکراسی این نیست که برای مردم مجال جنگ و قانون شکنی بدهد. بدبختانه این جا منطق حاکم همین شده است که با اعمال زور و تحمیل اراده بر ضعیفان هرچه را میتوانی به دست بیاور که در این شهر خربوزه همین بگیر و بزن سکه رائج بازار است و تا این سکه رواج دارد شورا همین است که بر سر ریاست با هم بجنگند و هر کس جنگ را فتح کرد رئیس همان باشد. قانون صلاحیت قانونی اشخاص را می بیند نه بند و بازوی شان را. در دیموکراسی این معمول نیست که هر که خواست به هر مقامی که خواست برسد بلکه دیموکراسی این است که اشخاص را به خاطر اهلیت و صلاحیت شان به کار بگمارد.

در دیموکراسی چوکی حق میراثی پدر کس نیست که اگر به مقامی رسید آن مقام را مال خود بدانند. معلوم می شود که ما با دیموکراسی سال ها نه بلکه قرن ها فاصله داریم و پیران رشوه خوار میکرده سیاست باید کنار بروند تا جوانان فاصله ما را با فرهنگ دیموکراسی کوتاه تر بسازند. فاعتبروا یا اولی الابصار ننگارگر ۳۰ می ۲۰۱۹ برمنگهم



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که سروده ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، میتوانند با اجرای "کلیک"ی بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند.

باز هم مُشت و یخن شدن وکیلان

i_nagargar_۵۶_mosht_o_laghate_wakilaan.pdf